

حقوق بشر و تأثیر آن بر حاکمیت ملی دولت‌ها

خیراله پروین*

استادیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۴/۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۷/۶)

چکیده:

حقوق بشر از بارزترین مسائل معاصر به شمار می‌رود و توانسته است مفهوم سنتی حاکمیت را دگرگون کند تا به تحولاتی که انسان در عرصه‌ی زندگی در جهان شاهد آن می‌باشد، پاسخ دهد و مفهوم نسبی از حاکمیت را به اثبات برساند. علی‌رغم تأکید بند یک ماده ۲ منشور ملل متحد بر تساوی حاکمیت دولت‌ها، ولی به علت تغییر و تحولات جهان نوین و تمرکز آن بر حقوق بشر، حاکمیت دولت‌ها بعد از جنگ جهانی دوم دستخوش تغییر شده است، حاکمیت دیگر آن فضای بسته گذشته نیست و به عنوان قدرت مطلقه هر دولتی به شمار نمی‌آید. در این مقاله به بررسی رابطه حاکمیت و حقوق بشر پرداخته شده و سعی شده است به سؤالاتی در این باره پاسخ داده شود از جمله: آیا بین حاکمیت دولت‌ها و حقوق بشر تعارض وجود دارد؟ آیا حقوق بشر وسیله‌ای برای مقید کردن یا نقض حاکمیت دولت‌ها گردیده است؟ و مباحثی دیگر از این قبیل، در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی:

حقوق بشر - حاکمیت ملی دولت‌ها - نظریه‌های حاکمیت - تعارض حقوق بشر یا حاکمیت - ابزارهای حمایتی - پی‌گیری‌های قضائی - مجازات‌های بازدارنده.

Email: khparvin@ut.ac.ir

فکس: ۶۶۹۵۰۲۵۵

از این نویسنده تاکنون مقاله زیر در همین مجله منتشر شده است:
«بررسی خلأ قانونی انتخاب رئیس‌جمهور لبنان» سال ۱۳۸۷، شماره ۱.

۱- مقدمه

مسئله حقوق بشر از مهم‌ترین قضایای دنیای کنونی است که بر دولت‌ها و سازمان‌های وابسته به آن از نظر سیاسی، اجتماعی اثر گذاشته است. حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به یکی از شعارهای اصلی انسان‌ها تبدیل شده و در قوانین اساسی کشورها مورد توجه قرار گرفته است و دولت‌ها را با محدودیت‌ها و قید و بندهایی مواجه کرده تا آنجا که حاکمیت دولت‌ها را دستخوش تغییر کرده است.

تا پایان جنگ جهانی دوم، مسئله حقوق بشر، «فضائی محفوظ و بسته» برای دولت‌ها بود، زیرا موضوع حقوق بشر به طور اصولی، از سوی قوانین بین‌المللی، سازمان یافته نبود و حاکمیت زمینه، محفوظ و بسته ای بود که در آن فعالیت دولت‌ها و اختیارات آن وابسته و مقید به حقوق بین‌المللی نبود. بعد از سال ۱۹۴۵ که آزادی‌ها گسترده تر از قبل شد، دولت‌ها نسبت به آنچه که در گذشته انجام می‌دادند در بسیاری از سطوح با معیارهای قانونی و عرفی بین‌المللی، مقید و محدود شدند و حاکمیت دیگر قدرت مطلقه دولت به شمار نمی‌رفت. دولت نمی‌توانست هر آن چه را که قانون بین‌المللی به صراحت منع کرده، انجام دهد^۱. اقدام دولت‌ها به معیارهای انسانی گسترده مشروط شد که به تفکر حاکمیت در مفهوم «حاکمیت مسئول» اهمیت می‌دهد (r.Falk,1998,p.13). مشروعیت قانونی که به دولت‌ها و حکومت‌ها اجازه اعمال حاکمیت می‌دهد، دولت‌ها را به هماهنگی و انسجام با قالب‌های دنیا براساس معیارهای انسانی ملزم می‌نماید و آنها را به انجام کارهایی برای حمایت از هم وطنان و شهروندان در مقابل تهدیدات خطرناکی که امنیت و زندگی‌شان را به خطر می‌اندازد مقید خواهد کرد.

۱- نظریه‌های راجع به حاکمیت: نظریه حاکمیت مراحل متعددی را گذرانده است.

بعد از حاکمیت مطلق دولت‌ها بر ملت و سرزمین خویش، تحولات روابط بین‌المللی به مرور زمان تغییرات تدریجی را در ارتباط با دامنه و محدوده حاکمیت بوجود آورد. بعد از این تغییرات و تحولات در روابط بین‌المللی، حاکمیت ملی دگرگون شد، مخصوصاً بعد از شناخت تهدیدها، رقابت‌ها و مقاومت‌ها در زمینه‌های متعدد اقتصادی، اجتماعی یا فرهنگی، حاکمیت دچار تغییرات و دگرگونی‌های بسیار شد.

یکی از نظریه‌پردازان در ارتباط با حاکمیت معتقد است: بحرانی اساسی میان مبانی نظام بین‌المللی که خواستار رعایت عدالت در خصوص معیارهای حقوق بشری است، از یک

۱. بنگرید به:

Permanent court of international justice (pcij), Judgment, The case of the S.S. lotus, series A, no. 10, 1927, p.18

طرف، و توافقات اساسی بین کشورها برای همزیستی و به رسمیت شناختن حاکمیت همدیگر از طرف دیگر، وجود دارد. به رسمیت شناختن دولت‌ها توسط همدیگر موجب سکوت توطئه‌آمیزی در درون حکومت‌ها و در ارتباط با حقوق و وظایف هم‌وطنانشان، می‌شود (Hedle Bull, 1995, p.8) این امر متضمن تعهد متقابل دولت‌ها در برابر یکدیگر و در حوزه روابط بین کشورها است. یعنی به رسمیت شناختن دولت‌ها توسط همدیگر موجب می‌شود تا نسبت به مسائل مربوط به نقض حقوق بشر و موارد مشابه آن سکوت کنند. و به خاطر حفظ منافع ملی کشور خویش، هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندهند. در حالی که به گفته یکی از اساتید صاحب نظر، یکی از راه‌های محدود کردن اختیار و حاکمیت مطلق دولت نسبت به اتباع خود امضای قرار داد و معاهده با کشورها یا کشورهای دیگر است. بدین ترتیب به موضوعی که هنوز تحت مقررات بین‌المللی در نیامده جنبه بین‌المللی می‌دهند و دیگر هیچ‌یک از دولت‌ها نمی‌تواند در حدود موافقتنامه به صلاحیت انحصاری قوانین خود استناد کند و بلکه باید طبق قرار داد رفتار نماید. این موضوع، اهمیتی فوق‌العاده در توسعه نظام بین‌المللی حقوق بشر و بین‌المللی کردن تدریجی حقوق بشر داشته است (مهرپور، ۱۳۷۷، ص ۲۳). لذا دولت‌ها باید در مقابل کشورهای که آشکارا به بهانه‌های مختلف نه تنها از حقوق بشر هم‌وطنان خود حمایت نمی‌کنند بلکه تجاوز و تعدی هم می‌کنند عکس‌العمل نشان دهند البته این عمل باید بدون تبعیض صورت گیرد.

اصل حاکمیت ملی از حکومت و دولت، نیروی بالاتر از مرزهای خاکی اش قرار می‌دهد و وجود هر قدرتی خارج از این مرزها را قبول نمی‌کند. در مقابل، حقوق بشر قیودی را بر چگونگی برخورد و رفتار دولت با شهروندان و هم‌وطنانش قرار می‌دهد و حاکمیت را به اسم معیارهای بین‌المللی برای اداره‌ی دولت قانونی خود در معرض خطر قرار می‌دهد. کرسین روز-اسمیت بنابر دیدگاه ساختاری اش نسبت به حاکمیت، حاکمیت و حقوق بشر را، هم چون دو نظام جدا از هم به شمار می‌آورد که مبتنی بر رابطه‌ای خالی (تهی) با هم می‌باشند، یا حاکمیت قوی‌تر می‌باشد و مبانی حقوق بشر ضعیف‌تر یا برعکس (C. Reus-Smit, 2001, p.520).

بروز و پایداری سیستم حاکمیتی و پیشرفت و تحول نظام بین‌المللی حقوق بشر، پیوسته و دائماً از طریق تناقض دوجانبه میان حقوق بشر و حاکمیت، مرتبط به هم می‌باشند. گروهی که به بدبین‌ها معروف هستند، حاکمیت را سدی محکم به شمار می‌آورند که علیه وضعیت کنونی نظام حقوق بشر، ایستاده است. گروهی دیگر که به خوشبین‌ها معروف هستند، تصور می‌کنند، نظام حاکمیت، از سوی نظام حقوق بشر در معرض خطر است (C. Reus-smit, 2001, p.522). در این راستا، استانی هوفمان به جریان اول ملحق می‌شود به طوری که او علی‌رغم پیشرفت و تحولی که بعد از سال ۱۹۴۵ در زمینه‌ی مبانی حقوق بشر،

حاصل شد، موضع‌گیری کرده و درباره‌ی دو عنصر حاکمیت، سؤال می‌کند: عنصر اول، حق دخالت و ورود به جنگ، و عنصر دوم حق دولت در این که هر طور بخواهد با هم‌وطنانش برخورد و رفتار کند. بنابراین، این قبیل مبانی و اصول تأثیری ضعیف در وقایع، بحران‌ها و سیاست‌های بین‌المللی دارند (S.Hoffmann.1983.p.22). کاترین اسکینک که دارای موضعی مخالف است، معتقد است حقوق بشر که از طرف مجامع بین‌المللی حمایت می‌شود یکی از قوی‌ترین انتقادات را به حاکمیت وارد می‌کند. همان‌طور که این امر هم‌اکنون وجود دارد، به نظر ایشان عملی نمودن و اجرائی کردن قوانین مربوط به حقوق بشر و سیاست‌های خارجی در ارتباط با حقوق بشر نمونه‌هایی ملموس بر تغییر مفاهیم مربوط به اهمیت حاکمیت هستند (K.sikkink. 1993. p.411).

قبل از اینکه موضوع حقوق بشر سبب مقید و محدود بودن حاکمیت دولت‌ها شود، قانون حاکمیت دولت‌ها را محدود می‌کرد. یکی از اساتید حقوق اساسی در این زمینه می‌نویسد از آنجا که قانون محصول اقتدار دولت است و خود نیز مانند افراد به رعایت آن ملزم می‌باشد، بنابراین همواره حاکمیت به مقتضای قانون محدود می‌باشد و این محدودیت از ذات حاکمیتی که در قانون متجلی می‌گردد، ناشی می‌شود. به این ترتیب قانون به طور مساوی شامل فرد و دولت می‌گردد و پرواضح است که بدون قانون نتیجه‌ای جز هرج و مرج و استبداد عاید فرد، جامعه و دولت نخواهد بود (عمید زنجانی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۳).

تغییرات جهانی و عوامل عقب‌نشینی دولت‌ها از حاکمیت ملی، موجب شده تا بعضی از صاحب‌نظران از فروپاشی دولت‌ها در نتیجه تفکر جهانی شدن صحبت کنند.

۲- تعارض حقوق بشر با حاکمیت ملی دولت‌ها

مبانی حقوق بشر و حاکمیت ملی دولت‌ها در چند مورد با هم در تعارض هستند که به شرح ذیل به بررسی مهم‌ترین آنها می‌پردازیم:

۲-۱- الزام به تصویب و تطبیق قوانین داخلی با قوانین بین‌المللی

الزام به تصویب قراردادهای بین‌المللی در خصوص حقوق بشر و معاهداتی که شامل ضرورت احترام به حقوق بشر است، موجب می‌شود تا دولت‌ها قوانین داخلی خود را با متن و روح این قراردادها و معاهدات تطبیق دهند. این اقدام، بنابر اصل اولویت و برتری مراجع و سازمان‌های بین‌المللی بر قوانین ملی و داخلی صورت می‌گیرد (الصدیقی، ۲۰۰۶، ص ۱۰۵). صراحت برتری و اولویت مراجع بین‌المللی بر قوانین داخلی به طور وضوح در ماده‌ی ۲۷ از «توافق‌نامه‌های وین» در خصوص حقوق معاهدات مصوب سال ۱۹۶۹ ذکر شده و مورد تأکید

قرار گرفته است. این ماده بیان می‌دارد: «طرف‌های معاهدات نمی‌توانند به قانون داخلی برای توجیه عدم اجرای قراردادی که بر آن توافق کرده‌اند، متمسک شوند» علاوه بر این می‌توان از مهم‌ترین اسناد بین‌المللی حقوق بشر به اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ و میثاق‌های بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حقوق مدنی سیاسی مصوب سال ۱۹۶۶ مجمع عمومی سازمان ملل و بعضی اسناد منطقه‌ای اشاره کرد.^۱

هرچند اعلامیه جهانی حقوق بشر علی‌رغم محوریت آن به دلیل اعلامیه بودن به عنوان سندی غیرالزام‌آور تلقی خواهد شد، اما همین اعلامیه، دو سند الزام‌آور بین‌المللی یعنی میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی - مدنی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی، فرهنگی را به دنبال داشته است که امروزه مجموع این اسناد را لایحه حقوق بین‌المللی بشر می‌نامند. اکثر هنجارهای این اسناد، امروزه به صورت عرف بین‌المللی و برخی مانند تبعیض نژادی و یا منع برده‌داری و یا منع شکنجه از قواعد آمره (Jus Cogens) حقوق بین‌المللی به شمار می‌آیند. بنابراین، اگرچه اعلامیه جهانی حقوق بشر به دلیل اعلامیه بودن سندی الزام‌آور نیست، لیکن بیشتر هنجارهای آن امروزه به عنوان هنجارهای الزام‌آور حقوق بین‌المللی بشر به شمار می‌آیند (سید فاطمی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۹).

در ده‌های اخیر، حرکت‌هایی در شماری از کشورهای جهان مخصوصاً در آسیا و آفریقا به خاطر تعدیل و اصلاح قوانین اساسی و قوانین داخلی‌شان طبق مضامین توافقی بین‌المللی حقوق بشر، بوجود آمده است. مثلاً در آفریقا، در کشور مغرب بند سوم، مقدمه‌ی قانون اساسی فعلی آن کشور تغییر یافته و در آن ذکر شده است که همه متون قانونی مورد بررسی و تجدید نظر قرار می‌گیرد و با اصول و قواعد حقوق بشر مطابقت می‌یابد (سعید الصدیقی، ۲۰۰۶، ص ۱۰۶). از جمله نشانه‌های گسترده اجابت بعضی دولت‌ها به الزامات و تعهدات حقوق بشر، لغو مجازات اعدام است. این نکته قابل توجه است که برخی از این کشورها و دولت‌ها در نتیجه‌ی فشارهای سیاسی خارجی و فشارهای اقتصادی، به این الزامات بین‌المللی پاسخ مثبت داده‌اند. فشارهایی هم چون تهدید به توقف کمک یا اشاره به عدم اجازه به آن‌ها برای پیوستن به برخی اتحادیه‌ها، همان‌طور که نسبت به ترکیه در مقابل پیوستن به کشورهای اتحادیه اروپا، اتفاق افتاد و تاکنون نتیجه‌ای حاصل ترکیه نشده است. طبیعی است که دولت‌ها، به خاطر حفظ

۱. از جمله اسناد منطقه‌ای که می‌توان نام برد منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها که سازمان وحدت آفریقا، آن را در سال ۱۹۸۱ تصویب کرد و کنوانسیون حقوق بشر اروپا که در سال ۱۹۵۰ در روم به امضا رسید، و اعلامیه حقوق بشر اسلامی که در سال ۱۹۸۹ در تهران صادر شد و در سال ۱۹۹۰ به تصویب نهایی وزیرای خارجه کشورهای اسلامی در قاهره رسید. همین‌طور کنوانسیون حقوق بشر آمریکایی مصوب ۱۹۶۹ و اسناد دیگری نام برد که از جمله توافقی‌نامه‌ها و معاهدات بین‌المللی و منطقه‌ای هستند که در مجموع زرادخانه‌ای قانونی، بین‌المللی بزرگی در زمینه و عرصه‌های حقوق بشر، به وجود می‌آورد.

حاکمیت‌شان و منافع خود در برخی زمینه‌ها و به خاطر حفظ بندهایی از قراردادهایی که آن را قیدی بر حاکمیت‌شان مخصوصاً در زمینه‌های قضائی، می‌بینند با شرط گذاشتن بر بندهایی از قراردادها ناچار به پذیرش آن هستند. لذا این قبیل موضوعات سبب محدودیت اعمال حاکمیت دولت‌ها و تعارض بین آنها و حقوق بشر می‌باشد.

۲-۲- حمایت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای از حقوق بشر (ابزارهای حمایتی

بین‌المللی و منطقه‌ای)

حقوق بشر مورد اعتراف بین‌المللی، توسط اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای (قبلاً به آنها اشاره شد) مورد حمایت قرار گرفته است. اما زمانی که در مقابل فرد یا مجموعه‌ای که صاحب حق هستند راهی برای اعمال آن حق وجود نداشته باشد، این اسناد صرفاً نوشته‌هایی بر کاغذ هستند و ارزش دیگری ندارند. بعضی از این اسناد، اسنادی غیرالزام‌آور می‌باشند^۱، زیرا فاقد هرگونه نظارت می‌باشند مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) اما اسناد دیگری وجود دارد که الزام‌آور می‌باشند و نظر به اینکه به صورت توافق نامه یا معاهده صورت می‌گیرد و دولت‌ها آن را امضاء می‌کنند، متعهد به آن می‌باشند و ملزم به اجرای آن هستند، منشور ملل متحد (۱۹۴۵) یا میثاق‌های اقتصادی، اجتماعی، مدنی-سیاسی و پروتکل الحاقی مربوط به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) از این قبیل می‌باشند.

تعهدات بین‌المللی در خصوص حقوق بشر، سبب می‌شود تا دولت‌ها به سازمان‌های بین‌المللی اجازه دهند، میزان احترام به الزامات و تعهدات بین‌المللی شان را مورد کنترل و ارزیابی و نظارت قرار دهند و به این سازمان‌ها، اجازه بازرسی و تحقیق در برخی مسائل و

۱. اسناد حقوق بشر یا عام هستند و یا خاص، همه معاهدات و اسناد حقوق بشر عام و الزام‌آور نیستند مثلاً آنهایی که جنبه اعلامی دارند بیشتر پوشش حمایتی دارند و الزام‌آور نیستند، البته علت عام بودن آنها به این خاطر است که گروه‌های خاص را مد نظر ندارند بلکه همه انسان‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر. یا اسنادی که به موضوعی خاص پرداخته‌اند لیکن همه افراد بشر را شامل می‌شوند مانند میثاق حقوق مدنی-سیاسی و حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی، یا کنوانسیون منع شکنجه یا پروتکل اختیاری لغو مجازات اعدام ضمیمه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی-سیاسی، همین‌طور کنوانسیون منع و مجازات کشتار جمعی و از این قبیل اسناد که دارای پوشش حمایتی عام هستند. البته در سطح منطقه‌ای هم اسناد عامی وجود دارند که فراگیر هستند و به اسناد عام حقوق بشری معروف هستند. دسته دوم معاهدات و اسناد حقوق بشری خاص هستند که بیشتر به حمایت از گروهی خاص می‌پردازند مانند کنوانسیون حقوق سیاسی زنان، اعلامیه رفع تبعیض از زنان، یا کنوانسیون رفع تبعیض از زنان یا اعلامیه رفع خشونت از زنان، کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک و خیلی از اسناد بین‌المللی دیگر که از جمله اسناد خاص هستند که گروه‌های خاص را مورد حمایت قرار می‌دهند و اسنادی الزام‌آور و مورد پذیرش اکثر دولت‌های جهان می‌باشند.

رویدادهای اتفاق افتاده را می‌دهند.^۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر ایجاد و تشکیل کمیته حقوق بشر تصریح و تأکید دارد و کمیته مذکور را به بررسی گزارش‌هایی که دولت‌ها، در خصوص تدابیر اتخاذ شده در زمینه‌هایی که توافق‌نامه مذکور خواستار آن است موظف و مکلف نموده است. از دولت‌ها می‌خواهد که توضیحات خود را در خصوص مخالفت‌ها ارائه دهند، همچنین الحاقیه این میثاق به افرادی که خود قربانیان نقض حقوق بشر، به شمار می‌روند، اجازه می‌دهد حق مراجعه به کمیته حقوق بشر به طور مستقیم را داشته باشند و شکایت خود را بصورت کتبی به کمیته مذکور تقدیم کنند.

سازمان‌های بین‌المللی در راستای انجام وظایف و رسالت‌شان، با سختی‌ها، موانع و مشکلات زیاد روبرو می‌شوند. در رأس این مشکلات و موانع، فشارهایی است که از سوی کشورهای بزرگ، زمانی که این امر با منافع و مصالح آنها در تعارض باشد، وارد می‌شود. غالباً این فشارها و موانع، منجر به فلج شدن و از کار انداختن وظایف این مؤسسات بین‌المللی می‌شود. بارزترین و قبیح‌ترین نمونه این‌گونه مسائل، امتناع آمریکا، در شورای امنیت، از رأی دادن به ارسال کمیته‌ای بین‌المللی به منظور تحقیق در باره کشتارهایی بود که صهیونیست‌ها در حق ملت فلسطین در یکی از اردوگاه‌های جنین، مرتکب شدند (سعید الصدیقی، ۲۰۰۶، ص ۱۰۶). هرچند شورای امنیت سازمان ملل که مأموریت آن حفظ صلح در جهان است در دست قدرت‌های بزرگ قرار دارد و اعضای غیردائم آن چندان نقشی ندارند. کفایت می‌کند یکی از اعضای که برخوردار از حق وتو (Veto) هستند نسبت به مصوبه‌ای اعتراض کند و همان موجب تعطیل آن مصوبه خواهد شد یکی دیگر از مشکلات این سازمان‌های حقوق بشری دوگانگی است که در عمل آنها وجود دارد. بیش از ۵۰ سال است که حقوق ملت فلسطین پایمال می‌شود. یا کشتارهایی که اسرائیل به مدت ۲۵ سال در جنوب لبنان انجام می‌داد، ولی سازمان‌های بین‌المللی به غیر از صدور قطعنامه‌های که فقط محکوم کرده‌اند چه عمل دیگری انجام داده‌اند. یا در ارتباط با رعایت حقوق اقلیت‌ها و احترام به حقوق کارگران و کودکان قطعنامه‌های بسیار از طریق سازمان و قسمت‌های وابسته به آن صادر شده است اما کدام از آنها عمل شده است. ادبیات سیاسی اروپا شاهد معطلی و بی‌اثری این چنین قطعنامه‌هایی در ارتباط با عدم رعایت احترام به حقوق مهاجرین مسلمان از کشورهای پاکستان، ترکیه، مغرب، سنگال و مالی که به عنوان کارگر در بازارهای اروپایی مشغول به کار هستند، می‌باشد. این مهاجرین بارها مورد تعرض، تبعیض نژادی و انکار حقوق قانونی خود از طرف کشورهای

۱. این امر بموجب ماده ۴۰ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی صورت می‌گیرد، براساس این ماده دولت‌های طرف میثاق متعهد هستند گزارشی را از تدابیری که به حمایت از حقوقی که در این میثاق به رسمیت شناخته شده است را ارائه کنند همین‌طور از پیشرفت‌های حاصله در خصوص بهره‌مندی از این حقوق گزارش دهند.

مدعی دموکراسی مثل آلمان، انگلیس، فرانسه، بلژیک و غیره قرار گرفته‌اند. در این خصوص نویسنده کتاب دموکراسی و حقوق بشر می‌گوید: در غرب دو نوع ظاهر سازی، حقوق بشر در وضعیت کنونی را همراهی می‌کند یکی به کارگیری این شعار به عنوان سلاح ایدئولوژی ضد دشمن، که مورد استفاده آمریکا و اروپا می‌باشد و دیگری هم در راستای مصالح اقتصادی و نظامی از آن استفاده می‌شود (محمد عابد الجابری، ۱۹۹۴، ص ۱۴۱).

۳-۲- پی‌گیری‌های قضائی در خصوص نقض کنندگان حقوق بشر

معمولاً پیگیری‌ها یا تعقیبات قضائی در این خصوص به دو روش اعمال می‌شود روش اول در دادگاه‌های بین‌المللی دائمی یا دادگاه مخصوص صورت می‌گیرد و روش دوم توسط دستگاه قضائی داخلی با صلاحیت بین‌المللی، مطرح می‌شود. در برخی کشورها اقدام به تصویب قوانینی داخلی به منظور مجازات مجرمین جنگ و ناقضین حقوق بشر، با هر تابعیتی، می‌کنند. برای آگاهی بیشتر در این خصوص به بررسی دو روش مزبور به شرح زیر می‌پردازیم:

الف- پی‌گیری‌های قضائی از طریق ایجاد یک دادگاه کیفری بین‌المللی

نخستین نوع دادگاه کیفری بین‌المللی برای محاکمه مجرمین به طور مستقیم بعد از پایان جنگ جهانی دوم^۱ تشکیل شد. متحدين، دو دادگاه بین‌المللی ایجاد کردند که عبارت بود از: دادگاه نظامی بین‌المللی نورمبرگ (Nuremberg) که براساس توافق‌نامه‌ی لندن در ۸ اوت ۱۹۴۵^۲ بوجود آمد و دیگری دادگاه بین‌المللی خاور دور که به دادگاه توکیو معروف است. این دادگاه براساس تصمیم رهبری و فرماندهی عالی نیروهای هم پیمان در ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶، اعلام موجودیت کرد.^۳

۱. قبل از تشکیل چنین دادگاهی، امضاء کنندگان معاهده ورسای Versailles در سال ۱۹۱۹ در برپایی دادگاه کیفری بین‌المللی شکست خورده بودند، و علی‌رغم تاکید ماده ۲۲۷ معاهده مذکور نتوانسته بودند امپراطور وقت آلمان را محاکمه نمایند. همین‌طور اجرای مواد ۲۲۸ و ۲۲۹ از معاهده فوق‌الذکر در خصوص پی‌گیری مجازات مجرمین جنگ به ناامیدی مبدل شد و هیچ‌گونه اقدامی کاری صورت نگرفت مخصوصاً در قضیه لیبزاک (Leipzig) در این خصوص می‌توان به مرجع زیر مراجعه کرد:

Paul Tavernier, "L'Experience Tribunaux penaux internationaux pour l'ex-yougos lavie et pour le Rwanda," Revue international de la croix-Rouge, no. 828 (decembre 1997), p. 674.

۲. دادگاه نورمبرگ از چهار قاضی اصلی و چهار قاضی علی‌البدل یا احتیاطی از جانب آمریکا و فرانسه و بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی سابق تشکیل شد، در مقابل این دادگاه ۲۲ مسوول نازی برای محاکمه قرار گرفته بودند. دادگاه در خصوص متهمین در تاریخ اول اکتبر ۱۹۴۶ بدین شرح اقدام به صدور حکم کرد: چهارده نفر اول به اعدام، سه نفر به حبس ابد، و دو نفر به بیست سال زندان و یک نفر به پانزده سال، یک نفر به ده سال و دو نفر هم آزاد شدند.

۳. دادگاه توکیو احکامش را در تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۹۴۸ در خصوص ۲۵ نفر متهم این‌گونه صادر کرد: هشت نفر به اعدام و بقیه به حبس ابد.

دادگاه‌های نورمبرگ و توکیو، سابقه و پیشینه بسیار طولانی دارند. این دو دادگاه قانون و جوب امتناع و خودداری فرد از تطبیق و اجرای قوانین دولت متبوع خویش با قوانین بین‌المللی را در صورتی که این قوانین، با اصول و ارزش‌های انسانی در تعارض باشد به تصویب رساندند. بنابراین، میهن پرستی هرگز بهانه‌ای صحیح برای ناقضین حقوق بشر نبوده و رافع مسئولیت آنها نمی‌باشد. همین‌طور ناقضین حقوق بشر حق ندارند با تمسک به بهانه قدرت حاکمیت که دولت از آن برخوردار است، مسئولیت‌های فردی‌شان را در خصوص جنایت علیه بشر انکار کنند.

هرچند سازمان ملل متحد مایل بود صلاحیت تشکیل این دو دادگاه را تمدید نماید، اما شرایط جنگ سرد روند پیشرفت را در این مسیر متوقف کرد. تا این که در دهه ۹۰ جنایت فجیعی که در جمهوری یوگسلاوی سابق و رواندا علیه شهروندان رخ داد، فکر ایجاد دادگاه‌های کیفری بین‌المللی مخصوص یا دائم، به صورت مسئله‌ای فوری تبدیل شد. هم‌چنین در طی دهه ۱۹۹۰، شورای امنیت، براساس فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد، دو دادگاه مخصوص ایجاد کرد:

- دادگاه بین‌المللی لاهه به استناد قطعنامه شماره ۸۰۸ مصوب ۲۲ فوریه، ۱۹۹۳ برای محاکمه‌ی جنایات مرتکب شده در اتحاد یوگسلاوی سابق از ابتدای سال ۱۹۹۱.
- دادگاه آروشا (Arusha) بنابر قطعنامه شماره ۹۵۵ مصوب ۸ نوامبر ۱۹۹۴، برای محاکمه جنایات کشتار جمعی که در رواندا، اتفاق افتاد (الصدیقی، ۲۰۰۶ ص ۱۱۸).

۱- دامنه اختیارات این نوع دادگاه‌ها و مشکلات و موانع

اختیارات و وظایف این دادگاه‌ها، به خاطر ضعف وسایل مادی و عناصر انسانی و آیین دادرسی‌های قانونی، محدود بود و از اختیارات کامل برخوردار نبودند. لذا این امر بر روند تشکیل دادگاه و جریان دادرسی آن اثر می‌گذاشت. هم‌چنین در مسیر حرکت این دادگاه‌ها موانعی وجود داشت که اغلب اوقات تشکیل این نوع دادگاه‌ها را پیچیده و بغرنج می‌کرد. این موانع عبارت بودند از:

- تأسیس و تشکیل آن می‌بایست در راستای مصالح و منافع کشورهای بزرگ باشد؛
- دستگیری رهبران سیاسی کشتارهای جمعی که با توجه به حامیان آنها از جمله مشکلات سر راه بود
- عدم همکاری دولت‌های خاص.

۲- پیشرفت و تحول در ایجاد دادگاه کیفری بین‌المللی

بزرگ‌ترین پیشرفت در راستای ایجاد دادگاه کیفری بین‌المللی در ۱۸ ژوئن ۱۹۹۸ حاصل شد و در تابستان سال ۲۰۰۲ بعد از تکمیل امضاهای لازم^۱ برای توافق‌نامه تأسیس دادگاه، به اجراء درآمد. این دادگاه، نخستین دادگاه کیفری بین‌المللی دائمی است که وظیفه‌ی محاکمه‌ی مرتکبین و جنایتکارانی را به عهده خواهد گرفت که جنایاتی بزرگ و جبران‌ناپذیر انجام داده‌اند و به مجموعه و گروهی از جامعه بین‌المللی لطمه زده‌اند. این جنایات احصاء شده عبارتند از:

کشتار جمعی، جنایات ضد بشری، جنایات جنگی و جنایات تعرض و تجاوز به اتباع کشورهای عضو، یا افراد ساکن و مقیم در کشورهای عضو. شکایت و دادخواست توسط وکیل یا دولت عضو یا شورای امنیت، به دادگاه ارجاع داده می‌شود.^۲

۳- تعارض و تضاد دادگاه کیفری بین‌المللی با حاکمیت ملی دولت‌ها

وظایف و اختیارات دادگاه کیفری بین‌المللی با حاکمیت ملی دولت‌ها در چند مورد و موضوع در تعارض و تضاد است:

۱- هر گاه یکی از اتباع دولت‌های عضو جرمی را مرتکب شود، به طور معمول و طبیعی، اشکال و ایرادی بزرگ را ایجاد نمی‌کند، ولی ممکن است یکی از اتباع دولت‌های غیر عضو جرمی و جنایت جنگی را در خاک دولت عضو توافق‌نامه ایجاد دادگاه مرتکب شود بناچاراً باید در مقابل دادگاه، حاضر شود. این موضوع، دولت غیر امضاکننده، این پیمان را مجبور می‌کند که خودش را مرتبط با متن قانونی بیابد که قبلاً بر آن توافق نکرده است و رضایتی بر آن ندارد.

۲- از سوی دیگر، علی‌رغم اولویت پذیرفته شده برای دستگاه قضائی داخلی، آیدولت-های عضو، حداقل بطور فرضی، صلاحیت کامل برای عفو مرتکبین جرائم بین‌المللی را دارند؟ قانون سازمان یافته تشکیل دادگاه، به این امر پاسخ منفی می‌دهد، در این جاست که به شکلی معین آسیب رساندن به برخی اصول حاکمیت ملی، حادث می‌شود. خطرناک‌تر از آن این است که مقامات دادگاه‌های کیفری بین‌المللی، تلاش‌ها و کوشش‌هایی را که برای مصالح ملی در

۱. ایجاد دادگاه کیفری بین‌المللی در ابتداء به امضای ۶۰ کشور رسید.

۲. دبیر کل سابق سازمان ملل متحد، آقای کوفی عنان، ایجاد این دادگاه را به مثابه «هدیه‌ی امیدوارکننده به نسل‌های آینده» به حساب آورد و تشکیل این دادگاه را «گامی و حرکتی بزرگ در مسیر احترام جهانی به حقوق بشر و حکومت قانونی دانست»

برخی دولتها صورت گرفته و چه بسا تنها راه به فراموشی سپردن مشکلات گذشته باشد، مختل کنند^۱.

آمریکا به عنوان قدرت بلامنازع تلاش می‌کند، دادگاه کیفری بین‌المللی را بی‌خاصیت و از ماهیتش تهی کند، اقدامات دادگاه را در خصوص جنایاتی که شهروندان آمریکا مرتکب می‌شوند، خنثی کند. آمریکا این کار را با ادعای فشار بر کشورهای امضاء کننده پیمان ایجاد این دادگاه انجام می‌دهد، و در ژانویه ۲۰۰۳، کمک‌های نظامی را از ۳۵ دولت به خاطر تأیید توافق‌نامه اخیر برای تشکیل دادگاه کیفری بین‌المللی و عدم استثناء اتباع امریکائی از احتمال تسلیم آنها به دادگاه قطع کرد. بنابراین، دولت‌هایی مثل سنگال، مصر و لیبیا مجبور به امضای قراردادهایی جداگانه با آمریکا شدند که براساس آن ملزم می‌باشند، اتباع امریکائی متهم به ارتکاب جنایات جنگی را به دادگاه کیفری بین‌المللی، تسلیم نکنند (سعید الصدیقی، ۲۰۰۶، ص ۱۰۹).

ب- پی‌گیری‌های قضائی از طریق دادگاه داخلی دارای صلاحیت جهانی

به صورت معمول، دادگاه داخلی یک دولت هنگامی می‌تواند دست به اقدام بزند که جرم در خاک آن کشور اتفاق افتاده باشد و مجرم یکی از اتباعش باشد. آن وقت متهم را براساس قوانین داخلی محاکمه و اقدام به صدور حکم می‌نماید.

علی‌رغم آنکه بعضی کشورها^۲ وظیفه‌ای جهانی برای دستگاه قضائی ملی و داخلی خود، نسبت به جنایات ضد بشری و جنایات کشتار جمعی تعیین کرده‌اند، این موضوع به شکلی دقیق در اسناد بین‌المللی ذکر نشده است بلکه به طور معمول و دائم جزئی از قانون بین‌المللی عرفی به شمار می‌رود. بعد از جنگ جهانی دوم، دادگاه ملی کشورهای هم پیمان، دست به محاکمه بسیاری از اتباع آلمان زدند که به ارتکاب جنایات علیه صلح و جنایات ضدبشری و جنایات جنگی متهم بودند.

تنها اسناد بین‌المللی که به این موضوع اشاره دارد، معاهدات چهارگانه ژنو در سال ۱۹۴۹ می‌باشد که در خصوص وظایف جهانی دستگاه قضائی ملی (دادگاه داخلی) در ارتباط با تجاوز و نقض گسترده حقوق بشر بین‌المللی، تاکید و صراحت داشته‌اند^۳. لیکن تحرک دستگاه

۱. به عنوان مثال، می‌توان به توافقی که اخیراً (۲۰۰۸) بین نوری مالکی نخست وزیر عراق و گروه‌های سنی صورت گرفته است، اشاره کرد. دولت عراق تعدادی از وابستگان به نظام سابق را عفو کرده و این امر موجب تفاهم بین دولت عراق و اهل تسنن شده است حالاً بعد از این مصالح، دادگاه کیفری بین‌المللی خواستار استرداد و محاکمه آنها شود آن وقت به مصالحه صورت گرفته لطمه می‌زند.

۲. در این خصوص می‌توان به دادگاه داخلی بلژیک با صلاحیت جهانی اشاره کرد که تا قبل از لغو ماده قانونی دارای صلاحیت جهانی بر اثر فشارهای وارده، نسبت به شکایات و درخواست برای محاکمه جنایتکاران اقدام می‌نمود.

۳. به استناد ماده ۴۹ از فصل پنجم معاهده اول ژنو و ماده ۵۰ از فصل هشتم معاهده دوم ژنو، دولت‌های متعاهد تعهد می‌نمایند که کلیه اقدامات قضائی لازم را برای تعیین مجازات مرتکبین آمرین ارتکاب هر یک از تخلفات عمده از این قرار داد

قضائی داخلی دولت‌های ملی در این عرصه علی‌رغم اجرایی شدن معاهدات ژنو در سال ۱۹۵۰ دچار توقف شد. علت توقف فعالیت دادگاه داخلی در عرصه جهانی را می‌شود در سه مورد زیر خلاصه کرد:

- تفسیر نکردن اجرای مبانی وظایف جهانی این دادگاه‌ها؛
- طولانی شدن جنگ سرد و تأثیر آن بر روند امور جهان؛
- درج نشدن وظایف جهانی دادگاه‌های داخلی در قوانین ملی و اساسی و داخلی کشورها.

البته بعد از پایان جنگ سرد و در نتیجه تأثیر سازمان‌های مدافع حقوق بشر و گسترش و درخواست مطالبات افکار عمومی برای ایجاد دادگاه‌های قانونی برای طرد متجاوزین به حقوق بشر، اصل وظایف جهانی به عنوان وظیفه‌ی دستگاه قضائی داخلی، رونقی جدید برای درج قوانین در این خصوص در قوانین داخلی بعضی کشورها بوجود آورد.

درج چنین قوانینی به دستگاه قضایی ملی و داخلی در این کشورها اجازه می‌دهد، تا محاکمه برخی مسئولین نقض کننده حقوق بشر بین‌المللی را بدون در نظر گرفتن جنسیت‌شان و یا وظایف و شغل‌شان و یا مکان وقوع جرم را پی‌گیری کنند. در این راستا، وضعیت چند نفر از مسئولین بعضی کشورها که مرتکب جنایات ضد بشری شده‌اند و دارای ابعادی مهم در این خصوص هستند مورد بررسی قرار خواهیم داد:

۱- رئیس‌جمهور سابق شیلی (A. Pinochet)

تصمیم به بازداشت اوگستو پینوشه در لندن در ۱۶ اکتبر ۱۹۹۸ صورت گرفت. با وصف اعطای حق مصونیت حاکمیت از طرف مجلس لردهای انگلیس، اقدام قاضی اسپانیائی بالتزار گارزون (B. Garzon) نسبت به صدور حکم دستگیری دیکتاتور سابق شیلی، و تصمیماتی که قضات اروپائی در موضوع محاکمه پینوشه بخاطر جنایات ضد بشری که علیه اتباع کشورش مرتکب شده بود اتخاذ کردند، در مجموع، تحولی کیفی و پیشرفتی عظیم در عرصه‌ی تأمین احترام به حقوق بشر در جهان، بوجود آورد. با این اقدامات ثابت شد که حاکمیت و صلاحیت حاکی و مصونیت، هرگز سنگرهای مطلق به نفع جنایتکاران ضد بشری، نیستند. از طرفی هم

را که در ماده بعد ذکر شده است به عمل آورند، هر دولت متعهد مکلف است کسانی را که متهم به ارتکاب یا آمر به ارتکاب هر یک از تخلفات عمده باشند جستجو و آنها را از هر ملیتی که باشند تسلیم محاکم خود نمایند. اما تخلفات عمده مورد نظر ماده ۴۹ مندرج در ماده ۵۰ عبارتند، از: هر یک از اعمال ذیل که بر علیه افراد یا اموالی که تحت حمایت قرار داد می‌باشند ارتکاب شده باشد، از جمله آدمکشی عمدی، شکنجه یا رفتار خلاف انسانیت به انضمام آزمایش‌های بیولوژی ایبراد درد شدید به طور عمدی یا لطمه شدید به تمامیت جسمی، یا سلامتی، انهدام و تصرف اموال که متکی به ضروریات جنگی نباشد و به مقدار کلی به طور غیر مشروع و به دلخواه شخصی صورت گیرد.

بیانگر شرمندگی دولتهایی بود که در زمان جنایات او را یاری می‌کردند. بازداشت پینوشه در لندن به استناد قانون انگلیس، به عنوان اصل صلاحیت جهانی برخواسته از معاهده‌ی منع شکنجه، انجام شده است.^۱

۲- وزیر جنگ و نخست وزیر سابق اسرائیل (A. Sharon)

آرییل شارون از جمله جنایتکارانی است که نقش او در کشتار جمعی و نسل‌کشی فلسطینی‌ها بیش از همه معروف است. هیچ کدام از مقامات اسرائیلی از ابتدای تشکیل این رژیم به اندازه او مرتکب جنایات ضد بشری نشده‌اند.

در ژوئن ۲۰۰۱، ۲۳ نفر فلسطینی و لبنانی از بازماندگان قربانیان ناشی از قتل عام و کشتارهای صبرا و شاتیلا که در سال ۱۹۸۲ در لبنان اتفاق افتاد، نزد دستگاه قضائی بلژیک در بروکسل از دو مسئول وقت اسرائیل به نام‌های آرییل شارون وزیر دفاع وقت که بعد به مقام نخست وزیری اسرائیل رسید و ژنرال آموس یارون (A.yaron) مدیر کل حوزه وزارتی وزیر دفاع اسرائیل شکایت کردند. دستگاه قضائی بلژیک کیفرخواست قضائی علیه دو مسئول مذکور وقت اسرائیل به اتهام ارتکاب جنایت کشتار جمعی، و جنایات ضد انسانی و جنایات جنگی و نقض گسترده معاهده سال ۱۹۴۹ ژنو، با استناد به قانون مصوب سال ۱۹۹۳ پارلمان بلژیک که قانون دارای «صلاحیت جهانی» (La lio de la "competence universelle") نامیده می‌شود، صادر کرد. قانون مزبور به هر قربانی در جهان، امکان می‌دهد به دادگاه‌های بلژیک به منظور محاکمه مسنولین جنایات ضد بشری بین‌المللی، پناه ببرد. این قانون بدون شک، پیشرفتی بزرگ در عرصه‌ی حمایت از بشر بدون در نظر گرفتن تابعیت، وظیفه و شغل مجرم و مکان وقوع جنایت ایجاد می‌کرد.

تهاجمی که اسرائیلی‌ها و لابی‌های صهیونیست در جهان علیه دولت بلژیک به راه انداختند باعث شد، دستگاه قضائی بلژیک در ابتدای راه متوقف شود، تا جائی که اتناق اتهام دادگاه استیناف در بروکسل در ۲۶ ژوئن ۲۰۰۲ اعلام کرد کیفرخواست صادره علیه آرییل شارون طبق ماده‌ی ۱۲ از آیین دادرسی کیفری بلژیک که وجود متهم در خاک بلژیک را ضروری می‌داند، مردود است.^۲ در حقیقت، دستگاه قضائی بلژیک با عقب نشینی در این موضوع نیازمند جرأت

۱. ماده ۶ کنوانسیون منع شکنجه می‌گوید: دولت عضوی که یک شخص متهم به ارتکام جرائم مندرج در ماده ۴ در سرزمین آن حضور دارد پس از بررسی اطلاعات در دسترس و پس از احراز اینکه اوضاع و احوال متقاعد کننده است باید وی را بازداشت نمایند.

۲. در سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۲ یک هیات از قضات تحقیق بلژیک برای اخذ تحقیقات بیشتر در این خصوص وارد لبنان شدند، این هیات علاوه بر ملاقات با مسئولین دولتی و قضائی لبنان با بعضی اشخاصی که در هنگام جنایات کشتار جمعی صبرا و شتیلا با اسرائیلی‌ها همکاری کرده بودند، مراجعه کرد و از آنها تحقیق به عمل آورد. یکی از این افراد ایلی حقیبه از سران

و شهادت ضروری به منظور ادامه اقدامات قضائی علیه این مجرم بود. دستگاه قضائی بلژیک در این عقب نشینی به فصل قدیمی از آیین دادرسی کیفری بلژیک استناد کرد که بیان می‌دارد دادگاه‌های بلژیک، نمی‌توانند علیه خارجی‌ها، حکمی صادر نمایند، مگر هنگامی که متهم در خاک کشور باشد. لذا استناد به این قانون موجب بی‌خاصیت شدن قانون دارای صلاحیت جهانی از ماهیتش شد.

۳- وزیر خارجه سابق کنگو (A. yerodra)

از جمله فشارهایی دیگری که بر دستگاه قضائی بلژیک در خصوص اجرای قانون دارای صلاحیت جهانی وارد شد و به خاطر آن مورد تعرض قرار گرفت، اقدامی است که دیوان بین‌المللی دادگستری Court international در لاهه در فوریه ۲۰۰۲ انجام داد و فشارهایی بر بلژیک وارد کرد تا یادداشت بین‌المللی که برای دستگیری وزیر امور خارجه سابق کنگو عبدالای یرودر، صادر کرده بود پس بگیرد. این خواسته دادگاه لاهه در بروکسل توسط، قاضی بلژیکی دامیان واندرمرش (D.wandermersch) اعلام گردید. دلیل دادگاه لاهه این بود که: رؤسای حکومت‌ها و روسای دولت‌ها و وزرای خارجه که مأموریت‌هایشان در راستای شغل‌شان و وظایف‌شان انجام می‌گیرد دارای مصونیت بوده و محفوظ می‌باشند. دادگاه بین‌المللی لاهه، این تصمیم را بر اساس دادخواستی که دولت کنگو در ۱۷ اکتبر ۲۰۰۰ علیه بلژیک که به دادگاه لاهه تقدیم کرده بود اتخاذ کرد و خواستار نقض حکم بازداشتی که توسط قاضی بلژیکی به استناد ماده ۷ از قانون دارای صلاحیت جهانی بلژیکی صادر شده بود، شد. زیرا به گمان دولت کنگو این ماده اصول بین‌المللی که اجازه تجاوز به خاک دیگران را نمی‌دهد و اصل مساوات حاکمیت میان اعضای سازمان ملل^۱ را نقض کرده است. همچنین جمهوری کنگو به فصل ۵ از قانون بلژیک که با قانون بین‌المللی در تضاد است، استناد کرده بود. زیرا این قانون مصونیت دیپلماتیک وزیر امور خارجه کشور دارای حاکمیت را، نقض می‌کند.^۲ قانون دارای صلاحیت جهانی بلژیک در خصوص محاکمه جنایتکاران ضد بشری به

القوات اللبنانية و دستیار سمیر جعجع بود، نامبرده در هنگام تهاجم اسرائیل به لبنان و کشتار دسته جمعی صبرا و شتیلا به همراه شارون وارد اردوگاه‌های مذکور شده بود و بیش از چهار هزار نفر از فلسطینیان را به قتل رسانده بود. ظاهراً حقیقه اطلاعاتی را در اختیار هیات بلژیکی قرار داده بود. فردای همان روز ایلی حقیبه در یک حادثه بمب گذاری توسط اسرائیلی‌ها به قتل رسید. اسرائیلی‌ها احتمال می‌دادند حقیبه اطلاعاتی از آن جنایات را در اختیار هیات بلژیکی‌ها قرار داده است. این اقدام اسرائیلی‌ها امیدها را به ناامیدی تبدیل کرد، اسرائیلی‌ها حتی به دوستان و همکاران خود رحم نمی‌کنند چه برسد به فلسطینی‌ها یا کسانی که به خاطر اشغال سرزمین خود با آنها مبارزه می‌کنند. اینجانب در آن وقت در بیروت حضور داشتم و از نزدیک از طریق رسانه‌های جمعی در جریان حضور هیات تحقیق بلژیک قرار گرفتم.

۱. بند (۱) از ماده دوم منشور سازمان ملل متحد: سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد.

۲. استناد دولت کنگو بند ۲ از فصل ۴ معاهده وین مصوب ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ درباره روابط دیپلماسی سیاسی می‌باشد.

غیر از یک مرتبه دیگر، هیچ‌گاه اجرا نشد و آن یک مرتبه هم در ژوئن ۲۰۰۱، در خصوص ۴ روآندایی به اجرا درآمد که در عملیات کشتار جمعی در کشورشان در سال ۱۹۹۴ شرکت کرده بودند و به بلژیک پناه بردند. دولت بلژیک این اشخاص را تحویل دستگاه قضایی داد و محاکمه کرد، و احکامی شدید از سوی دادگاه استیناف در بروکسل، علیه آنها صادر شد. قطعاً محاکمه این افراد به این خاطر صورت گرفت که آنها انسان‌هایی ضعیف بودند و از جانب هیچ دولتی پشتیبانی نمی‌شدند.

حامیان حقوق بشر، علی‌رغم فشارهای بسیار خارجی علیه این قانون، امیدوار ماندند و مدتی طولانی به تلاش‌های بسیار جهت تثبیت قانون دارای صلاحیت «وظیفه‌ی جهانی» در مورد قانون بلژیک، پرداختند. ولی سرانجام این امیدها در تابستان ۲۰۰۳، از بین رفت چراکه پارلمان بلژیک قانونی جدید را تصویب کرد که دارای صلاحیت‌های محدود در این خصوص بود و قانون اول را لغو کرد. این اقدام پارلمان بلژیک به خاطر فشارهای شدید خارجی به خصوص از سوی آمریکا و اسرائیل صورت گرفت. بنابراین به نظر می‌رسد که حکومت بلژیک نتوانست این فشارها را تحمل کند و سرانجام ترجیح داد به جای پاسخ دادن به درخواست‌های سازمان‌های حقوقی و فریادهای قربانیان حقوق بشر در جهان، به لغو قانون دارای صلاحیت جهانی تن دهد. این امر تأسف انسان‌های طرفدار حقوق بشر را در جهان بدنبال داشت. در اینجا است که تناقض و دوگانگی از جانب دولت‌های قدرتمند بخوبی در این موضوع خود را نمایان می‌کند.

ج- پی‌گیری قضائی از طریق ایجاد دادگاه‌های ویژه و دارای صفت جهانی

سومین مورد در خصوص ایجاد دادگاه‌ها برای محاکمه جنایتکاران ضد بشری ایجاد نوعی از دادگاه‌های داخلی است که برای محاکمه جنایتکاران ضد بشری صورت گرفت. طرح ایجاد دادگاه‌های ویژه به نوعی جدید از دادگاه‌هایی مربوط می‌شود که متصدی محاکمه تجاوزات سنگین و بسیار زیاد به حقوق بشر بین‌المللی می‌باشند. تحقق این امر ابتداء، تقریباً در کامبوج و سیرالئون صورت گرفت. در این مورد، دو طرح برای ایجاد دادگاه‌های ویژه در دست بررسی قرار گرفت، که موضوع مذاکرات میان سازمان ملل متحد و هریک از دولت‌های کامبوج و سیرالئون را تشکیل می‌داد. هدف این دو طرح، ایجاد دادگاه‌هایی ویژه مثل دادگاه‌های کیفری بین‌المللی در یوگسلاوی سابق و در روآندا نیست، بلکه این مسئله، به تشکیل دادگاه‌های ملی تحت نظارت بین‌المللی از سوی سازمان ملل متحد، مربوط می‌شود و آنها دادگاه‌هایی هستند که همزمان اقدام به اجرای قانون بین‌المللی و قانون ملی دولت معین، به شکل جزئی می‌کنند.

در ارتباط با وضعیت کامبوج، گفتگوها و مذاکرات از سال ۱۹۹۸ میان حکومت کامبوج و هیأت سازمان ملل متحد درباره موضوع مورد اشاره، شروع شد. این مذاکرات در ۱۹ می ۲۰۰۰ منجر به توافقنامه‌ای درباره ایجاد دادگاهی ویژه شد که وظیفه‌ی محاکمه‌ی مسئولین سابق خمرهای سرخ را به عهده داشت. لیکن سازمان ملل متحد در ۸ فوریه ۲۰۰۲ از تصمیم خود برای ایجاد این نوع دادگاه صرف‌نظر کرد، با این ادعا که دولت کامبوج ضمانت‌های لازم در خصوص استقلال و موضوع تشکیل دادگاه مورد نظر و شروع به کار آن را ارائه نکرده است. اما در خصوص وضعیت سیرالئون، شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۱۴ اوت ۲۰۰۰، قطعنامه شماره‌ی ۱۳۱۵ را تصویب کرد که بر مذاکرات و گفتگوها میان دبیرکل سازمان ملل متحد و حکومت سیرالئون برای ایجاد دادگاهی ویژه و مستقل به منظور محاکمه‌ی جنایات ضد بشری، جنایات جنگی و باقی تجاوزات ضد حقوق بشر بین‌المللی، تأکید می‌کند، و هم‌چنین جرائم ضد بشری که به استناد قوانین سیرالئون برای ایجاد دادگاهی ویژه و مستقل به منظور محاکمه‌ی جنایات ضد بشری و جنایات جنگی و باقی تجاوزات ضد حقوق بشر بین‌المللی، تأکید می‌کند. هم‌چنین جرائم ضد بشری را که به استناد قوانین سیرالئون در خاک سیرالئون رخ می‌دهد در بر می‌گیرد.^۱

مهم‌ترین نتیجه‌ای که از این بحث حیاتی جدید ممکن است استنتاج شود، این است که صلاحیت محاکمه و تعقیبات قضائی علیه جنایتکاران و متجاوزان به حقوق بشر چه توسط دادگاه کیفری بین‌المللی و چه در صلاحیت جهانی دستگاه قضائی داخلی برخی کشورها صورت بگیرد - و نمونه آن در تعقیب شخیصیت‌های بارزی مثل رئیس جمهور سابق یوگسلاوی سلوبودان میلوسوویچ (S.milosovic) و رئیس جمهور سابق شیلی، پینوشه و دیگران، نمایان و بارز شد- به این نکته اشاره می‌کند که مسئولین جور و ستم و اهانت به بشر برای مدت طولانی در مکانی امن، نمی‌توانند پنهان بمانند و این جهان گسترده اندک اندک برای این مجرمین، تنگ می‌شود. بنابر تعبیر دیوید شفر (D.scheffer) دولت‌ها می‌توانند به روشی مناسب و بدون دخالت از طریق تطابق الزامات و تعهدات‌شان، نه تنها از دخالت در امور کشورهای دیگر دوری کنند بلکه از دخالت در امور هموطنان‌شان نیز اجتناب نمایند (divide. Shceffer. 1992. p.263).

۱. در خصوص طرح دادگاه‌های مختلف اعم از جهانی و داخلی و ... از مقاله سعیدالصدیقی ۲۰۰۶ السیاده و السلطه بهره گرفته شده است

د- مجازات‌های بین‌المللی بازدارنده

۱- مداخله انسانی با دخالت بشردوستانه (بهانه‌ای برای نقض حاکمیت دولت‌ها)

مداخله انسانی یا دخالت به خاطر اهداف انسانی همانا مفهومی قدیمی و نو در آن واحد است.^۱ اگرچه در این بحث در مقام چگونگی پیدایش و سرآغاز این مسأله در عصر کنونی نیستیم، اما اشاره به حقیقت پیدایش این پدیده در چارچوب حمایت از حقوق اقلیت‌ها و دیگر گروه‌های نژادی، حائز اهمیت است و این مسأله تقریباً در نیمه قرن ۱۹ ظهور پیدا کرده است. در آن زمان یکی از تضمین‌کننده‌های اساسی، قائل شدن به حقوق افراد پناهنده است که به کشور روی آورده و در آن زندگی می‌کنند. البته بعضی از نوشته‌ها و مقالات هم تاریخ استفاده از آن را نه به مفهوم امروز، به قرون وسطی برمی‌گردانند. در آن زمان، مداخله به عنوان اقدامی در جهت حمایت از مردم ستمدیده توسط مذهب کاتولیک مطرح شد و به مردم اجازه داد که برای نجات دیگری اقدام به مداخله نمایند.

اصل مداخله انسانی یا دخالت بشری، موضع اختلافی^۲ بزرگ میان صاحب نظران حقوق بین‌الملل، و روشنفکران، اندیشمندان و سیاستمداران است به طوری که پیچیدگی و ابهام در خط فاصل میان امور داخلی و امور بین‌المللی، در هم آمیخته می‌شود. عرصه‌ی داخلی از کجا آغاز می‌شود و به کجا خاتمه می‌یابد؟ چه کسی، حد و اندازه این عرصه را مشخص می‌کند و نتیجه آن چی می‌شود؟ حد و اندازه معیارهای دخالت بشری یا بشردوستانه کدام است؟ و چه کسی دارای اختیار در این زمینه است؟ و چه کسی در اجرا و انجام این امور نظارت و مراقبت می‌کند؟ این‌ها سؤال‌های اساسی است که باید در این خصوص به آن پاسخ داده شود.

اصل بر این است که سازمان ملل متحد، نقشی محوری در این موضوع داشته باشد، ولی با این وصف، اعضای سازمان ملل متحد، دیدگاه‌های آن سازمان را ندارند.

مداخله بشردوستانه اگرچه از آغاز با هدف و غایتی بشردوستانه انجام شد ولی در عمل بر مبنای منافع ملی دولت‌ها ادامه یافت. به بیان دیگر، دولت‌ها برای انجام آن به صیانت و حمایت از بشریت استناد کردند. اما واقعیت این بود که این امر توجیهی در جهت پنهان کردن

۱. در برخی از موارد کشورهای مسیحی حق بین‌المللی مداخله بشر دوستانه را که واضع آن گروسیوس هلندی در قرن ۱۷ است در شرایطی که مسیحیان تحت آزار وحشیانه و گسترده قرار می‌گرفتند برای خود الزام آور، مشروع و قانونی می‌دانستند و حتی برای ملت‌های خود که در خارج به سر می‌بردند ترتیباتی اتخاذ کرده، رفتار دیپلماتیک خاصی را تعقیب می‌کردند تا آنها از آنچه که به رفتار متمدنانه مشهور است برخوردار باشند (شریفیان: ۱۳۸۰، ص ۹).

۲. ایده و دیدگاه دخالت انسانی پیوسته مبهم بوده و هست و آنچه که از گذشته تاکنون از سوابق تاریخی این امر نشان می‌دهد این است که حمایت انسانی بهانه و پوششی برای دخالت قدرت‌های بزرگ در راستای توجیه خود برای دخالت‌هایی که در امور کشورهایی دیگر به خاطر منافع خاص خود انجام داده‌اند می‌باشد.

منافع حیاتی آنها قلمداد گردید و حمایت از بشریت صرفاً نمایی ظاهری برای سرپوش گذاشتن به مقاصد غیرقانونی آنها بود (مجله حقوقی ۳۷، ص ۶۶).

به عبارت دیگر، از نظر حقوق بین‌الملل مداخله انسانی از دخالت یک کشوری یا چند کشور در امور دولت دیگر براساس واقعیهی صورت گرفته از طریق توسل به زور انجام می‌شود (Black, Hery, 1990, p.740). یا مداخله بشر دوستانه، دخالتی است که با استفاده از زور

و برای جلوگیری از نقض حقوق افراد صورت می‌گیرد (konstantin, obradovic, 1990,

p.10). دخالت انسان یعنی، دخالت نظامی از سوی دولتی یا تعدادی از دولت‌ها در مورد دولتی دیگر بدون توافق و رضایت دولت اخیر، به سبب وجود بحران و ضایعه‌ای انسانی که ایجاد می‌شود. به خصوص این که فاجعه‌ی انسانی باعث نقض و تجاوزات خطرناک و گسترده در چارچوب حقوق اساسی بشر یا ظلم به اقلیت‌ها یا تجاوز به اتباع خارجی کشورهای دیگر می‌شود. آن چه که در این تعریف حائز اهمیت است، عبارت از ارتباط عناصر اساسی این تعریف با دو مسئله حاکمیت دولت و حقوق بشر می‌باشد:

اولاً: انجام مداخله، معنایش مداخله در حاکمیت دولتی و بدترین تجاوز به آن است و از نظر حقوق بین‌المللی امری ناپسند و غیرمشروع تلقی می‌شود.

ثانیاً: به خاطر این که این مداخله، انسانی و دارای مشروعیت محسوب شود باید انگیزه‌ی اصلی‌اش، توقف تجاوزات و جلوگیری از نقض حقوق بشر باشد. چون واژه بشر دوستانه همراه با مفهوم اخلاقی و ارزشی است، سبب مشروعیت آن شده است. اصطلاح بشردوستانه مربوط به نگرانی از نقض‌های مهم و بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه یا انکار برخی از حقوق اساسی بشر می‌باشد، حقوقی که مربوط به اجابت نیازهای حیاتی انسان به ویژه حق حیات و صیانت در مقابل رفتار بی‌رحمانه و اعمال غیر انسانی است (شایگان، ۱۳۸۰، ص ۱۰).

بارزترین تبعات مداخله انسانی، دخالت در حاکمیت ملی کشوری معین است حاکمیتی که اصلی اساسی در روابط بین‌الملل است و در منشور سازمان ملل متحد مورد تأکید قرار گرفته است. حاکمیت به دولت حق قانونی می‌دهد که امور داخلی‌اش را با آزادی و به دور از مداخله خارجی، تنظیم و اداره کند. منشور سازمان ملل متحد کشورهای قوی را از دخالت در امور کشورهای ضعیف منع می‌کند. مبدأ و اصل حاکمیت، به عنوان عنصری واقعی، در چهارچوب قواعد قانونی سازمان یافته در روابط بین‌المللی محسوب می‌شود. حال سؤال این است چه تغییری در این مبدأ و اصل و اساس حاکمیت بوجود آمده؟ به تعبیر دیگر چه چیزی سبب این تغییرات شده است؟

الف- مداخله بشردوستانه و تقابل و تعارض آن با واقعیت‌ها

آن چه در این خصوص اتفاق افتاد، این بود که برخی از کشورها به خصوص کشورهای غربی در طی دوره‌ی بعد از جنگ سرد، مضامین و مفهومی منشور سازمان ملل متحد را، در هر جا که مصالح‌شان با حالاتی معین از نقض حقوق بشر، و حق مداخله نه به خاطر حمایت از انسان‌ها، بلکه اساساً به خاطر حمایت از مصالح استراتژیک‌شان، در تعارض بود، بازخوانی و تفسیر به رأی کردند. ریچارد فالک حق داشته است زمانی که می‌گوید: هر کدام از حقوق بشر دست پرورده انسان یعنی مداخله‌ی انسانی جوهره اصلی عناصر و ژئوپلیتیک بعد از جنگ سرد به شمار آمدند. در همان وقت، ایشان بر سختی جدائی میان حمایت بین‌المللی از حقوق بشر، از جزر و مد روابط قدرت‌های بزرگ تأکید کرد. (Richard.Falk,2000) <<http://www.globalpolicy.org/nations/future/3012Falk.htm>> در این جا این سؤال پیش می‌آید آیا ممکن است مسئله‌ی حقوق بشر، بهانه و دلیلی برای رنج، سرکوب و ظلم و جور باشد و سبب شود که کشورهای غربی از انگیزه و بهانه «وظیفه اخلاقی یا مفهومی اخلاقی و ارزشی»^۱ دفاع از حقوق بشر به طریقه‌ای که خودشان در گذشته، در روش تبلیغ «رسالت تمدن» برای تجویز استعمار و بهره‌کشی استفاده می‌کردند، استفاده کنند. پیامدها، عکس‌العمل‌ها و بازتاب غربی‌ها در پی حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نشان داد و آشکار کرد که «رسالت تمدن سازی» یا صلیبی غرب پیوسته استمرار دارد (سعد الصدیقی، ۲۰۰۶، ص ۱۱۴).^۲ سازمان ملل متحد از زمان بحران کنگو، به خاطر اینکه این موضوع، مسئله‌ای مربوط به امنیت بین‌المللی است و دارای مسئولیت بین‌المللی می‌باشد و صلح و امنیت بین‌المللی را بر هم می‌زند، در خصوص مشکل داخلی کشوری اقدام کرد.

لیکن آنچه که در این جا قابل توجه است این که یک مسئله‌ی خطرناک باید با میثاق‌ها و اسناد و مفاد منشور سازمان ملل متحده منطبق باشد و یا غالباً باید طبق اهداف استراتژیک کشورهای بزرگ باشد؟! اگر چنین باشد کشورهای بزرگ وقتی عملیات مداخله جویانه را

۱. جنگ اخلاقی دارای مفهومی نسبی است که گاه در معیارها و ارزش‌ها دارای دوگانگی می‌گردد. سازمان ناتو و آمریکا به مداخله در دیگر سرزمین‌ها براساس این ارزش‌ها نمی‌اندیشند. مثال‌ها و نمونه‌های مبتنی بر آن بسیارند، نابودی بشر به بدترین وجه آن در رواندا، سیرالئون، لیبیا، آنگولا و کنگو (ژئیر سابق) و همین‌طور تجاوز به مردم فلسطین اشغالی و استمرار آن به بدترین وجه از تجاوز به حقوق بشر و نسل‌کشی به حساب می‌آید (عبدالواحد، ناصر، ۱۹۹۹، ص ۴۵ تا ۶۰)

۲. سازمان دیده بان حقوق بشر در گزارش سالانه خود در سال ۱۳۸۶ (۲۰۰۷) با اشاره به جنایات روزمره آمریکا و کشورهای اروپایی در جهان، اعلام کرد این کشورها صلاحیت آن را ندارند که از سایر کشورها بخواهند حقوق بشر را رعایت کنند. «کنت روث» مدیر سازمان دیدبان حقوق بشر در گزارش سالانه مذکور، اقدام دولت آمریکا در ایجاد زندان‌های مخفی در خارج از این کشور و تلاش مقامات کاخ سفید برای توجیه توسل به شکنجه علیه زندانبانان را نیز شدیداً محکوم کرد. در گزارش مذکور آمده است آمریکا و کشورهای اروپایی صلاحیت آن را ندارند که از دیگر کشورها بخواهند حقوق بشر را رعایت کنند، چرا که خود نیز در مبارزه با به اصطلاح تروریسم، حقوق بشر را به راحتی نقض می‌کنند.

مجاز می‌شمارند که با مصالح آنها منطبق باشد و هنگامی که این عملیات با مصالح و اهداف استراتژیک آنها در تعارض باشد، مانع تراشی می‌کنند. بعد از پایان شرایط جنگ سرد تدابیر و اقدامات تفسیری آمریکا از فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد باعث شد جهان در مقابل قرائت زورگویانه و مستبدانه که گاه از فصل هفتم انجام می‌گرفت قرار گیرد. تفسیرها از فصل هفتم به شورای امنیت، قدرت قانونی و اجازه دخالت مسلحانه یا هر تدبیر سرکوبگرانه دیگر را که در این فصل ذکر شده است، می‌داد. شاهد مثال این موضوع وضعیت کوزوو است که نشان داد دولتی یا اتحادی بین‌المللی از دولت‌ها، ممکن است بدون موافقت صریح شورای امنیت، مداخله بکنند.

ولی چگونه «رسالت تمدن» دارای معیارهای دوگانه و متناقض می‌باشد؟ هنگامی که اتحاد آتلانتیک شمالی (ناتو) کوزوو را بمب باران کرد و سازمان ملل متحد، واحدهای نظامی به تیمور شرقی ارسال کرد، کشورهای غربی در خصوص روش‌های تفرقه افکنانه با مسئله حقوق بشر در جهان، اتهاماتی را به این کشورها وارد کردند. پس هنگامی که این کشورها می‌توانستند در مورد یوگسلاوی و اندونزی و قبل از آن در خصوص سومالی و بعد در عراق و افغانستان، مداخله کنند، این سوال پیش می‌آید چرا چنین رفتاری در خصوص تبت و چین، صورت نمی‌گیرد؟ پاسخ واضح و روشن است. چرا که چین و روسیه، یوگسلاوی و اندونزی و عراق یا سومالی و افغانستان یا هر کشور جهان سوم دیگری نیستند، بلکه دو کشور قوی و مقتدر هستند که در برابر یک ضربه، دو ضربه می‌زنند غرب نیز این را درک می‌کند که حقوق بشر، می‌تواند مهم باشد، ولی روابط خوب با مسکو و پکن مهم‌تر است.

اما در خصوص چشم پوشی کشورهایایی که ادعای حمایت از حقوق بشر را در جهان دارند، مسئله مداخله در رواندا است که شاهد کشتارهایی فجیع و نسل کشی در سال ۱۹۹۴ بود، پس این دولت‌ها، مصالح استراتژیک خود را در نظر گرفتند که ممکن است از مداخله در رواندا به دستشان آید چیزی ناچیز و اندک باشد، لذا نگاه و توجه سطحی را در خصوص این کشتارها بر دخالت و توجه عمیق خود ترجیح دادند (پیشین Richard. Falk).

ب- مداخله بشردوستانه و درک واقعیت‌ها

بعد از این که جهان درک کرد که اصل مداخله‌ای انسان، موضوعی نظری و نظریه‌ای است که آمریکا و برخی دولت‌های غربی، به منظور توجیه کارهای سرکوب گرانه و توجیه جنایات جنگی خود، از آن استفاده می‌کنند. موجی از اعتراضات بخاطر سوء استفاده و بهره‌برداری بی اساس از این اصل از جانب ملت‌ها برانگیخته شد. دولت‌های افریقایی که بر مداخله‌ی آمریکا - سازمان ملل متحد در سومالی در سال ۱۹۹۲ توافق کرده بودند، در سال‌های اندکی

بعد از آن شروع به انتقادات اساسی بر این تفکر کردند. هم چنین برخی از دولت‌ها در مقابل پیشنهاد فرانسه برای ارسال نیروهای نظامی به زئیر در سال ۱۹۹۶، عکس‌العمل نشان دادند. علی‌رغم ترسی که از این ناامنی‌ها و ناآرامی‌ها وجود دارد و بدور از تصور منفی بر اصل مداخله انسانی، این سؤال پیش می‌آید، آیا وجود افکار عمومی جهانی و منطقه‌ای در خصوص درخواست مداخله به خاطر حمایت از جان بی‌گناهان امری مشروع است یا خیر؟

آن چه در رواندا منجر به قتل، آوارگی و بی‌خانمانی یک و نیم میلیون انسان شد و قتل و آوارگی میلیون‌ها انسان در بوسنی و پاکسازی قومی و نسل‌کشی و نقض حقوق اقلیت‌ها در کوزوو اتفاق افتاد و آنچه در چین و دیگر نقاط جهان مانند عراق و دارفور سودان و غیره از جنایات کشتار جمعی و مجازات در خصوص نسل‌کشی بشر اتفاق افتاده و می‌افتد، همگی از مسائل انسانی هستند و مداخله به خاطر نجات قربانیان هرگاه با شرط بی‌طرفی باشد، تهدیدی برای حاکمیت ملی ایجاد نمی‌کند امری که حتی، حرکت‌های رهایی‌بخش به خاطر آن مبارزه می‌کنند. زیرا دولتی که نمی‌تواند از ملتش حمایت کند، دولت دارای حاکمیت نیست. این امری غیرمنتظره نیست، اگر خیلی دولت‌ها را ناقض حقوق بشری ببایم که به مفهوم ساختار حاکمیت متوسل می‌شوند و هم وطنانشان را از حاکمیت ملی و تعیین سرنوشت خود محروم می‌کنند، گویا که حاکمیت به دولت حق اعمال شکنجه و مجازات در حق مردمش را داده است. در چنین وضعیتی چه اقدامی مناسب خواهد بود، از طرفی اگرچه مداخله انسانی و بشردوستانه در راستای اهداف ملل متحد برای حمایت از انسانیت صورت می‌گیرد، ولی از طرف دیگر چنین مداخله‌ای با اصول منشور ملل متحد مغایرت دارد مخصوصاً با بند ۴ از ماده ۲ منشور به عنوان منع توسل به زور و بند ۷ ماده ۲ مبنی بر احترام به حاکمیت دولت‌ها، لذا مداخله انسانی با چالشی جدید مواجه می‌باشد.

وقتی که دولتی تعهدی برای رعایت حقوق بشر شهروندان خود نداشته باشد و در این زمینه کوتاهی کند یا وقتی که کشوری دچار جنگ‌های داخلی شده باشد و فاقد دولتی باثبات و توانمند باشد آیا باز هم می‌شود به اصل عدم مداخله و توسل به زور استناد جست؟ ظاهراً نقض فاحش حقوق بشر در صورتی می‌تواند منجر به مداخله بشر دوستانه شود که بموجب منشور ملل متحد، صلح و امنیت جهانی را به خطر بیندازد یا در راستای منافع قدرت‌های بزرگ باشد. در این جا تراژدی ملت فلسطین و مطالبات‌شان را باید یادآوری کرد، که بیش از نیم قرن است به خاطر عدم مداخله عرب‌ها یا سازمان ملل متحد برای نجاتشان از یورش صهیونیست‌ها، فجایع غیرانسانی علیه آنها قطع نشده است. آیا این‌گونه فجایع انسانی تهدیدی برای صلح جهانی نیست؟ چگونه است که حمایت از اسرائیل در راستای صلح و امنیت جهانی است ولی کشت و کشتاری که هر روز در حق فلسطینی‌ها اعمال می‌شود صلح و امنیت جهانی

را به خطر نمی‌اندازد؟ کسی که فریاد می‌زند و دیگران را به کمک فرا می‌خواند زندگی ندارد، در اینجا است که بوضوح و روشنی، ریاکاری جهانی و تناقض آشکار آن در برخورد با حقوق بشر به بدترین وضع آشکار می‌شود.

۲- تحریم‌های اقتصادی و تسلیحاتی

تحریم اقتصادی یکی از رویه‌های شورای امنیت برای اعمال فشار بر حکومت‌ها و دولت‌هایی است که صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کنند. این ابزار بعد از جنگ سرد به عنوان معیاری در جهت برقراری صلح و امنیت مورد استفاده قرار می‌گیرد و هدف از آن تغییر و تعدیل در رفتار دولتی است که صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر انداخته است (ممتاز، ۱۳۷۸، شماره ۱۳، ص ۱۱۳۴). ولی به هر ترتیب، اعمال مجازات‌های اقتصادی و تسلیحاتی ابزاری است که دولت‌ها انفرادی یا در سازمان‌های بین‌المللی به منظور حمایت از حقوق بشر در جهان، به آن پناه می‌برند.^۱

دلیل سازمان ملل برای تصویب این نوع مجازات این بود که تعرض و تجاوز به حقوق بشر تهدیدی برای صلح و امنیت جهانی می‌باشد.

از جهت دیگر، توقف کمک‌های اقتصادی یا تهدید به آن و تحریم تسلیحاتی از جمله ابزارهای فشار به شمار می‌روند که از جانب شورای امنیت و یا بعضی دولت‌ها علیه برخی دولت‌های دیگر که به معیارهای بین‌المللی حقوق بشر احترام نمی‌گذارند یا صلح و امنیت جهانی را تهدید می‌کنند، اعمال می‌شود. همین‌طور این مسئله در مورد گزارش سالیانه‌ای که وزارت خارجه امریکا درباره‌ی وضعیت حقوق بشر در جهان منتشر می‌کند، به خصوص در مورد کشورهایی که از کمک‌های اقتصادی امریکا استفاده می‌کنند، مندرج می‌باشد. آن چه در خصوص این تدابیر و اقدامات قابل ملاحظه است این است که آنها (یعنی انسان‌ها) از تبعیض نجات پیدا نکردند. و این تبعیض‌ها هم چنان ادامه دارد.

فلسفه اعمال تحریم اقتصادی، اثری است که بر شرایط زندگی و جمعیت آن کشور ایجاد می‌کند و با اختلال در نظام اقتصادی کشور به طور غیرمستقیم مردم را علیه حکومت هدایت و به طور اجباری حکومت را مجبور به پذیرش پیشنهاد و تقاضای شورای امنیت می‌نماید. اما با این حال موجب محرومیت پیش از پیش افراد بشری از نیازهای حیاتی خود می‌شود (ممتاز،

۱. شورای امنیت در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۸ تحریم‌های اقتصادی بر رژیم اقلیت سفید پوست در رود زیبا را تصویب کرد همچنین از اهرم تحریم اقتصادی در عراق و بوسنی و تحریم تسلیحاتی در عراق و سومالی، بوسنی، کوزوو و حتی محاصره دریایی برای تضمین بیشتر تحریم و ایجاد مناطق امن استفاده کرده است، همچنین در سال ۱۹۷۷ تحریم نظامی علیه نظام تبعیض نژادی در جنوب آفریقا را تصویب کرد.

پیشین، ص ۱۰۳۱). در عراق مشاهده شد که تحریم‌های اقتصادی نه تنها موجب شورش و تحریک مردم نشد بلکه بیشتر بر دردها و آلام مردم عراق افزود و اعمال تحریم موجب گرسنگی مردم و مرگ و میر کودکان شد و مشقت‌های آنها را افزایش داد. در اینجا فرصت برای ارائه آمار کامل قربانیان در این کشور نیست. حتی در یک مورد که مردم جنوب عراق شورش کردند و توسط رژیم صدام سرکوب شدند، نه تنها از جانب سازمان ملل و کشورهای دیگر حمایتی از آنها به عمل نیامد بلکه حتی آن را محکوم نکردند. پس تحریم‌های اقتصادی تأثیری چندانی بر حکومت‌ها ندارد و حتی در بعضی از کشورها، تحریم‌های تسلیحاتی و اقتصادی موجبات آوراگی بیشتر مردم و بی‌ثباتی اقتصادی آن‌ها را بدنبال دارد.

نظام‌های دیکتاتوری و سرکوب‌گرانه زیادی در جهان هستند که مخالفان و مبارزانی را که با آنها مخالفت و مبارزه می‌کردند سرکوب کردند و آنها را در قاره‌های جهان در طول ربع قرن بیستم به کیفر اعمال خود رساندند، با وجود این دولت‌های سرکوب‌گراز جایگاهی برتر نزد امریکا و بقیه کشورهای غربی، برخوردار بوده و هستند، زیرا که امریکایی‌ها به مصالح استراتژیک خود توجه می‌کنند و به قربانیان و کسانی که با امریکا و هم‌پیمانانش علاقه‌مند نیستند، توجه ندارند. اگر حذف صدام حسین به خاطر دیکتاتور بودن و ضد حقوق بشری بودن اوصورت گرفت پس چرا این همه دیکتاتور همچنان هستند و کسی کاری به آن‌ها ندارد؟ پاسخ روشن است، حذف صدام به خاطر حمایت از حقوق بشر نبود بلکه به خاطر طلای سیاهی بود که در آن کشور وجود دارد.

نتیجه و جمع‌بندی نهائی

در این مقاله بارزترین نقاط تعارض میان دو مسئله ی حقوق بشر و حاکمیت ملی، بین طرفداران هر دو موضوع (حقوق بشر و حاکمیت) پدیدار می‌شود، که هر دو نظر متعارض و مخالف همدیگر از نظام صحیح و درست دوری می‌گزینند و از واقعیت به دور هستند: طرفداران حاکمیت در دفاع از حاکمیت ملی مبالغه می‌کنند و با هر آن چه در نظر آنها به حاکمیت آسیب برساند تحت هر بهانه‌ای مخالف هستند و طرفداران حقوق بشر «دخالت‌کنندگان» که در دخالت در حاکمیت ملی کشورها افراط می‌کنند. نکته‌ی اساسی در اینجا، حاکمیت و حقوق بشر است که به طریقه‌ای متضاد با هم مرتبط می‌باشند. حاکمیت می‌تواند، در حمایت از حکومت مستبد به کار رود و زیاده روی و سرکوب را بر مردم اعمال کند. در همان حال، حاکمیت می‌تواند، حکومتی قانونی و برخوردار از دموکراسی را حمایت کند تا بر ضد دخالت بیگانه باشد و عوامل ژئوپلیتیک معین که ربطی به حقوق بشر هم ندارد به او ضربه بزند.

پذیرش اصول حاکمیت دولت‌ها و حمایت بین‌المللی از حقوق بشر منافاتی با همدیگر ندارند، تعارض وقتی بروز می‌کند که دولت‌ها به بهانه‌های مختلف از مسیر اصلی وظایف حاکمیت که تأمین حقوق و آزادی‌های عمومی، است خارج شوند و با حقوق طبیعی انسان‌ها فاصله بگیرند (ابراهیمی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۴).

میهن پرستی و استناد به حاکمیت هرگز بهانه‌ای صحیح برای ناقضین حقوق بشر نبوده و رافع مسئولیت آنها نمی‌باشد. از طرف دیگر، نقض حقوق بشر هم نمی‌تواند بهانه‌ای باشد برای بعضی کشورها که به هر بهانه‌ای و در راستای منافع خویش هر نوع اعمال قدرتی را برای دخالت در امور حاکمیت دیگران انجام دهند و متوسل به زور شوند. نقض گسترده حقوق بشر توسط دولت‌ها نمی‌تواند مجوزی بر نادیده گرفتن حاکمیت ملتها تلقی شود.

با توجه به طبیعت دوگانه حاکمیت، نتیجه‌ای که از روابط میان حاکمیت و حقوق بشر در هر حالتی بدست می‌آید، این است که فهم و درک حاکمیت و حقوق بشر در چارچوب سیاق عمومی باشد. امروزه، جهان برای توافق مثبت و صحیح در این دو زمینه، به ابزارهای قانونی و دموکراسی و سازمان‌ها و مؤسسات بین‌المللی واقعی نیاز دارد تا به بحث و جستجوی حقیقت بپردازد و به یک حقیقت واقعی در این خصوص نائل آید و بهانه را از ناقضین حقوق بشر به بهانه حاکمیت و از ناقضین حاکمیت به بهانه بشر دوستانه بگیرد.

منابع و مأخذ

الف. ۱. فارسی

۱. ابراهیمی، جهانبخش، (۱۳۸۳)، سیری در حقوق بشر، شرکت قلم، چاپ اول.
۲. سید فاطمی، سید محمد قاری، (۱۳۸۲)، حقوق بشر در جهان معاصر، مرکز چاپ و انتشارات، دانشگاه شهید بهشتی.
۳. شایگان، فریده (۱۳۸۱)، شورای امنیت سازمان ملل متحد و مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، چاپ اول.
۴. شریفیان، جمشید، (۱۳۸۰)، راهبرد جمهوری اسلامی ایران در زمینه حقوق بشر در سازمان ملل متحد، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه چاپ اول.
۵. عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۳۸۳)، مروری بر کلیات و مبانی حقوق اساسی، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۶. ممتاز، جمشید، (۱۳۸۷)، انطباق تحریم‌های شورای امنیت با حقوق بین‌الملل بشردوستانه، مجله سیاسی خارجی.
۷. رشیدی نژاد، زینب، (۱۳۸۶)، مبانی مداخله بشر دوستانه، مجله حقوقی، شماره ۳۷.
۸. مهر پور، حسین، (۱۳۷۷)، نظام بین‌المللی حقوق بشر، انتشارات اطلاعات.

الف. ۲. عربی

۱. الصدیقی، سعید، ۲۰۰۶، السیاده و السلطه، الآفاق الوطنیه و الحدود العالمیه (حقوق الانسان). و حدود السیاده الوطنیه، بیروت.
۲. الجابری، محمد عابد، ۱۹۹۴، الدیمقراطیه و حقوق الانسان، سلسله الثقافیه القومیه، قضايا الفكر العربی، (بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیه).

۳. عبدالواحد، الناصر، ۱۹۹۹ حرب کوسوفو... الوجه الآخر للتعامل، کتاب الجیب العدد ۷ الرباط منشورات جریده الزمن.

ب- خارجی

- 1-Black, Henry Campbell 1990, **M.A Blacks Law Dictionary**, west publishing Co, sixth Edition.
- 2- Reus-smit Christian 2001, "**Human Rights and the social construction of sovereignty**," Review of International studies, no 27 .
- 3- David J. Scheffer 1992, "**Towards d Modern Doctrine of Humanitarian intervention**," University of Toledo Law Review, wol.23.
- 4- Hedley Bull, 1995 , **The Anarchical society: A study of order in world politics**, 2nd ed. (New York: Columbia university press; London: Macmillan,).
- 5- R.Falk, "**Sovereignty and Human Rights,; The search of Reconciliation**" Francis .M.Deng and Terrence cyons, eds., African Reckoning: A Quest For Good Governance (Washington, DC: Brookings institution, 1998).
- 6- Richard Falk, 2000 "**Sovereignty and Human Rights. The search for Reconciliation**," Issues of Democracy, vol.5, no.1 <<http://www.globalpolicy.org/nations/future/0312Falk.htm>>
- 7- Stanly Hoffmann, 1983 "**Reaching for the most Difficult: Human Rights us a foreign policy Goal**," Daedalus, vol.112, no 4.
- 8- Paul Tavernier, 1997 "**L'Experience Tribunaux penaux internationaux pour l'ex-yougos lavie et pour le Rwanda**," Revue internationale de la croix- Rouge, no. 828.
- 9-Konstantion obradovic 1998 , **humanitarian intervention in a new light** , review of in't affairs , .